

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنوان درس:	فقه نظام سیاسی	جلسه ۲۰	تاریخ درس:	۱۳۹۹/ ۸/ ۲۴
عنوان فرعی ۱	اجرای عدل؛ اولین وظیفه رهبری			
عنوان فرعی ۲	عدل سیاسی			
عنوان فرعی ۳	اصولی که عدل سیاسی باید در ضمن آن تحقق پیدا کند			
مقرر:	حجت الاسلام والمسلمین زحمتکش			

بحث اصلی ما وظایف رهبری بود و در محدوده وظایف رهبری گفتیم از مهم ترین وظایف رهبری اجرای عدل است و بحث ما تا کنون در حوزه عدل اقتصادی بود که این بحث را به پایان رساندیم و بحث امروز در عدل در حوزه سیاسی است. برای اینکه حوزه عدل سیاسی معلوم شود، مباحث را طی چند مطلب بیان می کنیم:

مطلب اول: عدل سیاسی باید در ضمن اصولی تحقق پیدا کند:

اصل اول: تقسیمات ولایت

اصل اول این است که ولایت در نظام سیاسی اسلام بر دو قسم است: ولایت عامه و ولایت خاصه؛ مقصود از ولایت عامه، ولایت در تمام امور مربوط به برقراری نظم در جامعه است و همان چیزی که ما از آن به رهبری تعبیر می کنیم و یا ولایت به طور مطلق که گفته می شود منصرف در ولایت عامه است؛ ولایت خاصه تحت فرمان ولایت عامه است و اختیارات را از ولایت عامه می گیرد و این ولایت خاصه، ولایت در یک محدوده معین است که این ولایت در محدوده معین را، ولی عام معین می کند؛ هم محدوده اش را معین می کند و هم مأموریت یا اختیارات لازمه در آن حوزه را معین می کند. چنین ولایتی ولایت خاصه گفته می شود زیرا در محدوده معین و خاصی است.

ولایت خاصه خود بر دو نوع است:

نوع اول، ولایت تفویض است یعنی واگذاری اختیارات تصمیم گیری؛ که در این نوع از ولایت، ولی عام، اختیار تصمیم گیری را به فردی یا افراد یا مجموعه ای واگذار می کند و به آنها اختیار تصمیم گیری می دهد مثلاً اختیاراتی که در نظام ما به مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت، رؤسا و تشکیلات قوای سه گانه داده شده است که اینها اختیارات تفویض است و آنها تصمیم گیری می کنند.

نوع دوم از ولایت خاصه، ولایت تنفیذ است یعنی ولایت در خصوص اجرا؛ به این معنا که یک مأموریت اجرایی به شخصی می‌دهند و به او فرمان می‌دهند که این کار را انجام بده؛ که دیگر تصمیم‌گیری به دست او نیست بلکه تصمیم را گرفته‌اند و آن شخص فقط آن را اجرا می‌کند مثلاً فرض کنید به شخصی دستور می‌دهند این مال را به فلان کس برسان و یا به مأمور اداره‌ای می‌گویند این مال را اینطور تقسیم کن. در ولایت تنفیذ حق تصمیم‌گیری وجود ندارد و فقط باید اجرا کند.

این دو نوع ولایت، در شرایط ولایت با یکدیگر متفاوتند که بیان می‌کنیم.

اصل دوم: شروط ولایت در واگذاری دو نوع ولایت خاصه

ابتدا به ولایت تفویض می‌پردازیم و اولین بحث این است که آن ولیّ عام وقتی می‌خواهد به کسی ولایت تفویض واگذار کند، چه شرایطی را باید رعایت کند در کسی که ولایت تفویض را به او واگذار می‌کند؟ همان شرایطی که در ولایت عامه معتبر است، در ولایت تفویض هم معتبر است که شرایط مهمی که در ولایت عامه معتبر بود، سه شرط بود: علم و عدل و کفایت. و تدبیر هم در همان کفایت جای می‌گیرد؛ و البته حضرت امام می‌فرماید کفایت در علم جای می‌گیرد و علم که می‌گوییم، مراد صرف علم نظری نیست بلکه علم نظری و عملی مراد است اما چون در مصطلحات کفایت را از دانش جدا می‌کنند، لذا ما آن را مستقل بیان می‌کنیم و الا فرمایش حضرت امام صحیح است که همان علم و عدل شرایط ولایت عامه است. این شرایط در تمام رده‌های ولایت تفویضی باید رعایت شود؛ البته به تناسب هر جایگاه؛ یعنی علمی که ولیّ عام باید دارا باشد، علم محیط به همه حوزه‌های مدیریتی است منتهی علمی در که در ولایت تفویض معتبر است، علم – هم نظری و هم عملی – در همان حوزه‌ای است که اختیارات مربوطه به آن حوزه به او واگذار شده است مثلاً اگر کسی وزارت بهداشت و درمان به او واگذار می‌شود، علمی که او باید داشته باشد، علم در همین حوزه است؛ لذا است که در نمایندگان مجلس شورای اسلامی، نه تنها علم به معنای تجربی و ریاضی محض لازم است بلکه یک سطحی از معلومات عمومی اسلامی باید در آنها معتبر است و باید دانش کلیات علوم اسلامی را داشته باشند زیرا بناست او نماینده مجلس شورای اسلامی بشود و می‌خواهد تصمیماتی بگیرد که اسلامی باشد، لذا باید دانش این کار را داشته باشد، ولو اقلّاً در حد تقلید.

نمی‌دانم در شرایطی که الآن برای نمایندگی در قانون انتخابات تصویب شده است آیا این را آورده‌اند یا خیر! التزام عملی آمده است؛ لکن التزام عملی کافی نیست؛ بلکه دانش اسلامی به معنای آشنایی با احکام اسلام برای چنین شخصی لازم است و باید مثلاً بداند احکام اسلام در عبادات و معاملات و حدود و مسائل کیفری چیست و حتی به عقیده بنده اکنون که فقه نظام سیاسی و فقه نظام اقتصادی و فقه نظام فرهنگ نوشته می‌شود، اینها را نیز باید بدانند زیرا قرار است تصمیم بگیرد لذا باید آشنای به فقه حوزه خودش باشد، و احکام حوزه خودش فقه نظامات است. همین جاست که جایگاه فقه نظام در مدیریت اسلامی مشخص می‌شود.

عدلی هم که در ولایت تفویض معتبر است، عدل به معنای التزام به احکام شرعی است؛ اما عدلی که در ولی عام معتبر است، آن رسوخ ملکه عدل است در حدی که صدور گناه را از او عادتاً ممتنع کند.

در ولایت تفویض عدالت به آن معنا که در ولایت عام شرط است، شرط نمی باشد بلکه عدالت او در حدی باید باشد که مردم به او در انجام وظایف شرعی اعتماد کنند؛ یعنی همان عدالتی که در امام جماعت معتبر است؛ عدالتی که در صحیحہ ابن ابی یعفور آمده است که وقتی سوال می کند این عدالت را چگونه بشناسیم، حضرت می فرماید همین که در جماعت مسلمین حاضر می شود و مسلمین او را می بینند که پایبند به قوانین اسلام است و کار خلاف شرع انجام نمی دهد، این اماره عدالت است؛ این همان چیزی است که ما در مباحث فقهی از آن به ظهور صلاح تعبیر می کنیم و ظاهر الصلاح بودن یعنی همین؛ لذاست ما معتقدیم اگر بخواهیم نظام درست و حسابی داشته باشیم، چطور می توانیم مسئولیت به کسی بدهیم که یک بار در عمرش به نماز جماعت نرفته است؟ از کجا عدالتش را کشف می کنید؟ نه نماز جماعت می رود، نه نماز جمعه حاضر می شود و نه کسی حضور او را در یک عمل عبادی اسلامی پر رنگ دیده؛ اینها از علائم آن عدالتی است که در یک مسئول و امام جماعت شرط است؛ حتی کارهایی که فتوای حرمتش زیاد صادر شده باشد هرچند فقیهی باشد که قائل به جواز آن شده باشد مثلاً ریش تراشی؛ اما عرف مردم متدین، محاسن را یکی از علائم تدین می دانند؛ و فرض کنید در عرفی کراوات زدن علائم بی بند و باری و عدم تدین باشد، اینها چیزهایی است که اثر دارد و نمی شود سرسری از آن گذشت. به طور خلاصه باید رفتار عمومی آن شخص به گونه ای باشد که کاشف از پایبندی او به موازین شرع باشد؛ کراوات و اینکه ریشش چه اندازه باشد برای ما مهم نیست؛ اما باید رفتار، هیئت، شکل و قیافه او به گونه ای باشد که حاکی از آن باشد که او به احکام اسلامی پایبند است.

و همچنین کفایت نیز در ولایت تفویضی شرط است؛ و ممکن است عالمی باشد که «جهانی ست بنشسته در گوشه ای»؛ و توانایی مدیریت ندارد؛ چنین شخصی صلاحی ولایت تفویضی را ندارد.

بنابراین سه شرط دانش کار، عدالت و کفایت در مقیاس بالا در خود رهبر که ولایت عامه دارد معتبر است و در مقیاس خاص خودش در آن کسی که ولایت خاصه تفویضی به او واگذار می شود معتبر است و باید این شرایط در آن رعایت شود و اگر بخواهیم خلاصه و با عبارت آسان بگوییم سه چیز معتبر است: علم به عدل، پایبندی و اتصاف به عدل، و قدرت بر اجرای عدل بر دیگران؛ لذا در قرآن کریم در وصف رسول اکرم صلی الله علیه و آله در یک جا گفته شده است:

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۱

و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری!

که خود حضرت به خلق عظیم توصیف شده که یعنی عدل دارد؛ و در جای دیگر گفته شده که باید فرمان

به عدل بدهد:

«هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ»^۲

آیا چنین انسانی، با کسی که امر به عدل و داد می‌کند، برابر است؟!

و در جای دیگر گفته شده که باید اجرای عدل بکند:

«وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ»^۳

مأمورم در میان شما عدالت کنم.

۱. سورة قلم: ۴.

۲. سورة نحل: ۷۶.

۳. سورة شوری: ۱۵.